

Syntax and its Connection with Thought in the Words of Sheikh Abulhasan Kharqani

Ahmad Sanchooli

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Zabol University, Zabol, Iran. Email: ah-sanchooli@uoz.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	Despite being an illiterate, Kharghani is one of the prominent mystics of the 4th and 5th centuries of Hijri, whose words are particularly fresh and new. Although, due to the strangeness of unfamiliar words, scribes and writers of biography have allowed changes and manipulations in his words, but his words have characteristics both in terms of words and of meaning that distinguish his language from the language of others. Therefore, in this research, which was conducted in a descriptive-analytical method, in order to achieve the stylistic features of his speech, the syntax and its connection with the content of his speech based on layered stylistics in terms of connection and sentence length, verb form and grammatical voice, have been investigated and studied. The style of his sentences is both discrete and continuous and in very few cases connected and complicated. His sentences are short and appropriate to express emotional and intuitive experiences. In cases where he talks about his situation and expresses his emotions in the moments of discovery and intuition, the mood of the verb is indicative. In such a situation, the speaker is dominated by his subconscious mind and strong inner emotions, and the commanding voice of his words is often reflexive. In cases where he deals with moral and mystical advice, the object of the verb is obligatory (command, prohibition, obligation) and his words are influenced by his conscious mind and because of the orientation of the words towards the audience, they have a persuasive and encouraging aspect. When Kharghani explains and describes a mystical and moral point, his speech is in the referential mood. According to Roman Jakobson's theory of linguistic communication, in this case too the verb mood is in the adverbial mood and the dominant grammatical voice in such speech is the passive voice.
Article history: Received 23 September 2024 Received in revised form 28 October 2024 Accepted 12 December 2024 Published online 23 December 2024	
Keywords: Abolhasan Kharqani, Layered stylistics, Syntax, Verb form, Grammatical voice.	
Cite this article: Sanchooli, A., (2024)., Syntax and its connection with thought in the words of Sheikh Abulhasan Kharqani. <i>Rhetoric and Grammar Studies</i> , 14 (2). 185-202. DOI: https://doi.org/10.22091/jls.2025.12672.1686	

نحو و پیوند آن با اندیشه در سخنان شیخ ابوالحسن خرقانی

احمد سنجولی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زابل، زابل، ایران. رایانامه: ah-sanchooli@uoz.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۸/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱ کلیدواژه‌ها: ابوالحسن خرقانی، سبک‌شناسی لایه‌ای، نحو، وجه فعل، صدای دستوری.	خرقانی یکی از عارفان برجسته قرن چهارم و پنجم هجری که با وجود اُمی بودن، سخنانش از طراوت و تازگی خاصی برخوردار است. هرچند به دلیل غرابت واژه‌های نامأنوس، کاتبان و تذکره‌نویسان تغییرات و تصرفاتی در کلام او روا داشته‌اند، اما سخنانش هم از حیث لفظ و هم از لحاظ معنی، ویژگی‌هایی دارد که زبان او را از زبان دیگران متمایز می‌کند. لذا در این پژوهش که به شیوه توصیفی-تحلیلی صورت گرفته، به‌منظور دست‌یابی به ویژگی‌های سبکی سخنانش، نحو و پیوند آن با محتوای کلامش بر اساس سبک‌شناسی لایه‌ای از حیث پیوند و طول جمله‌ها، وجه فعل و صدای دستوری مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است. سبک جملات او هم گسسته است و هم پیوسته و در مواردی بسیار اندک متصل و تودرتو. جملاتش کوتاه و متناسب برای بیان تجربه‌های عاطفی و شهودی است. در مواردی که او از احوال خود سخن می‌گوید و هیجان‌های عاطفی‌اش را در لحظات کشف و شهود بیان می‌کند، وجه فعل اخباری است. در چنین حالتی گوینده مغلوب ضمیر ناخودآگاه و عواطف شدید باطنی خویش است و صدای دستوری سخنانش غالباً انعکاسی است. در مواردی هم که به توصیه‌ای اخلاقی و عرفانی می‌پردازد، وجه فعل التزامی (امر، نهی، التزام) است و سخنانش متأثر از ضمیر خودآگاه وی بوده و به دلیل جهت‌گیری کلام به‌سوی مخاطب، جنبه ترغیبی و تشویقی می‌یابد. خرقانی آن‌گاه که به توضیح و تشریح نکته‌ای عرفانی و اخلاقی می‌پردازد، کلامش حالت ارجاعی دارد. با توجه به نظریه ارتباط زبانی یا کوبسون، در این حالت نیز وجه فعل، اخباری و صدای دستوری غالب در این گونه سخنان، صدایی منفعل است.

استناد: سنجولی، احمد. (۱۴۰۳). «نحو و پیوند آن با اندیشه در سخنان شیخ ابوالحسن خرقانی». پژوهش‌های دستوری و بلاغی. دوره ۱۴. شماره ۲۶.

صص: ۲۰۲-۱۸۵. <https://doi.org/10.22091/jls.2025.12672.1686>



© نویسنده‌گم

ناشر: دانشگاه قم

(۱) مقدمه

شیخ ابوالحسن خرقانی (۳۵۲-۴۲۵ق) عارف «امّی و نانویسا و ناخوانا»یی که به تعبیر شیخ اشراق (مقتول ۵۸۷ق)، یکی از چهار خمیره حکمت خسروانی است (سهروردی، ۱۳۵۵: ۲۵۶). او که نوعی بی‌پروایی در عرصه الهیات و تجارب شهودی در ارتباط مستقیم با حق داشته، دارای تجارب روحی‌ای است که در دیگر عارفان چندان نمودی ندارد. او این فضای روحی را با زبانی بیان داشته که هرچند صورت اصلی آن به وسیله کاتبان و راویان سخنش به تدریج از میان رفته، اما آن چه از وی باقی مانده، با همه مشابهاتش با بوسعید و بایزید و دیگران خبر از یک چهره منحصر به فرد در قلمرو عرفان ایرانی می‌دهد.

بسیاری از عارفان هم‌روزگارش همچون ابوسعید ابوالخیر، ابوالقاسم قشیری و خواجه عبدالله انصاری و حتی عارفانی که پس از او آمده‌اند، با شیفتگی و ارادت از او یاد کرده‌اند. شیفتگی و ارادت که نشان از عظمت مقام معنوی خرقانی دارد. خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶-۴۸۱ق)، با این که خود «گرفتار نوعی نرگس‌انگی (narcissism) بوده و داورهای او درباره دیگران، برکنار از این مسأله نبوده» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۳۱)، از او با تعبیرات «سید و غوث روزگار» (انصاری هروی، ۱۳۶۲: ۵۹۶) یاد کرده؛ و عطار وی را با تعبیرات «آن بحر لندوه، آن آفتاب الهی، آن آسمان نامتناهی و آن اعجوبه ربّانی» توصیف نموده که «در حضرت عزّت، آشنایی عظیم داشت و در گستاخی کَرّ و فرّی و انبساطی بود چنانکه صفت نتوان کرد» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۲: ۶۶۱). این ارادت در دوره‌های بعد، «قرن به قرن و نسل به نسل پیوسته در حال گسترش بوده و در سراسر جهان اسلامی، او را به عنوان یکی از اولیاء الله همه جا می‌شناخته‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۳۲).

بخش اعظم سخنان خرقانی، مربوط به احوال روحانی‌ای است که او در درون خویش مشاهده می‌کرده و با اطرافیانش از آن سخن می‌گفته که به عنوان زیباترین تجربه‌های شهودی در کتب مشایخ ذکر می‌شده است. بخش دیگر سخنانش، مربوط به مواعظ و اندرزهایی است که به مریدانش می‌داده و یا در توضیح و تشریح نکته‌ای عرفانی و اخلاقی بوده که گاه از وی سؤال می‌شده است. در اغلب موارد، به‌ویژه در مناجات‌ها و گفت‌وگوهایش با خدا، تحت تأثیر ضمیر ناخودآگاه خویش قرار داشته و «من» ابوالحسن در غیاب مطلق بوده است. او در این لحظه‌های روحانی حتی با خدا نیز «من» و «تو» می‌کرده است.

امّی، نانویسا و ناخوانا بودن خرقانی، موجب شده که وی با زبان «متن‌های نوشته شده» آشنایی نداشته باشد و تحت تأثیر آن‌ها قرار نگیرد. در نتیجه سخنانش دارای طراوتی است که در گفتار هیچ یک از مشایخ عصرش دیده نمی‌شود. «بخشی از این طراوت و تازگی محصول روان‌شناسی فردی اوست که بی‌گمان در ذات او نهفته بوده و با پرورش روستایی و دهقانی وی شکل گرفته است. اما نانویسا و ناخوانا بودن او را نیز نباید فراموش کرد که زبان او را از زبان دیگران امتیاز بخشیده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۶۳).

(۱-۱) بیان مسأله و سؤالات تحقیق

زبان‌شناسان مدرن برای تحلیل زبان، از سه دانش آواشناسی، ساخت‌واژه و نحو یاد کرده‌اند. این سه جنبه به صورت مشترک دستور هر زبانی را شکل می‌دهد. جنبه چهارم زبان که گاهی در حوزه زبان‌شناسی مطرح می‌شود، معناشناسی است؛ یعنی مطالعه معنی و ترکیب کلمات در عبارات و جملات (رک: آبرامز، ۱۳۸۷: ۲۲۰-۲۲۱). از این رو در بین لایه‌های گوناگون زبان، لایه نحوی با اندیشه پیوند بارزتری دارد. «کیفیت چیدمان کلمه‌ها در جمله، طول جمله‌ها، نوع جمله‌ها، کیفیات وجه

و زمان همگی بیانگر نوع اندیشه‌اند. بنابراین کیفیات روحی و ذهنیات پنهان گوینده در عناصر نحوی بیشتر خودنمایی می‌کند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۶۷). مسأله نحو و پیوند آن با محتوا، از زمان لونگینوس، حکیم و سیاست‌مدار سوریایی قرن اول میلادی مطرح بوده است. در دنیای اسلام نیز عبدالقاهر جرجانی (د. ۴۷۱ق) در کتاب دلائل الاعجاز با عنوان نظریه نظم یا «معانی النحو» به دقت این مسأله را واکاوی کرده و راز اعجاز قرآن را در «نظم و تألیف الفاظ آن» دانسته است (همان: ۲۶۹).

نحو (syntax) عبارت است از «شیوه تنظیم و پیوند واژه‌ها و عبارات به صورتی که جمله‌هایی پدید آرند» (کادن، ۱۳۸۶: ۴۴۰)؛ یعنی قواعد حاکم بر شیوه ترکیب واژه‌ها و شکل گرفتن جمله‌ها در یک زبان. از آن‌جا که هریک از متن‌ها به‌ویژه متون ادبی خلاق، دارای نحو خاصی هستند و سخنان ابوالحسن خرقانی، هم از لحاظ ژرفای اندیشه‌های لاهوتی و هم از حیث چشم‌انداز هنری در اوج است، در این پژوهش تلاش گردیده تا ساختار نحوی سخنان ابوالحسن خرقانی بر اساس سبک‌شناسی لایه‌ای بررسی گردد و به این سؤالات پاسخ داده شود:

۱- چه پیوندی بین ساختار نحوی (روساخت) سخنان ابوالحسن خرقانی با اندیشه‌های لاهوتی وی (ژرف ساخت) وجود دارد؟

۲- بر اساس نقش‌های زبان، سخنان او دارای چه کارکردهایی هستند؟

۳- صدای غالب در سخنان او چیست؟

۲-۱ روش تحقیق

در این پژوهش، ساختار نحوی سخنان خرقانی بر مبنای سبک‌شناسی لایه‌ای و به شیوه توصیفی-تحلیلی مورد مطالعه قرار گرفته و داده‌ها و شواهد بر اساس کتاب «نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی»، استخراج گردیده و سپس از حیث پیوند و طول جمله‌ها، وجه فعل و صدای دستوری و نیز از لحاظ نقش‌ها و کارکردهای زبان دسته‌بندی و تحلیل شده است. در ارجاع به بندها، علاوه بر ذکر صفحه، شماره بند نیز پس از ممیز (/) آمده است.

۳-۱ هدف و ضرورت انجام تحقیق

هدف از انجام این تحقیق، بررسی ساختار نحوی سخنان خرقانی است. از آن‌جا که وی عارفی است صاحب سبک و تأثیرگذار بر مسیر عرفانی بعد از خود؛ و یکی از خلاق‌ترین اندیشه‌ورزان عرصه تصوف و عرفان ایرانی به حساب می‌آید و کلام او از صدق عاطفی تجربیات عرفانی‌اش خبر می‌دهد، شناخت و تحلیل ابعاد زبانی و فکری سخنانش امری ضروری به نظر می‌رسد.

۴-۱ پیشینه تحقیق

درباره خرقانی، زندگی و آثارش، پژوهش‌هایی صورت گرفته که عمده‌ترین آن‌ها عبارتند از:

مینوی در کتاب «احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی» (۱۳۷۲)، به شرح احوال و نحوه زندگی وی و نیز موقعیت جغرافیایی منطقه خرقان پرداخته و بخش اعظم مطالب کتاب خود را به بیان سخنان خرقانی از کتاب‌هایی نظیر: کشف‌المحجوب هجویری، طبقات انصاری، اسرار التوحید، تذکره الاولیاء، مرصادالعباد و نفحات الانس اختصاص داده و در پایان، منتخب نورالعلوم را ضمیمه آن کرده است.

شفیعی کدکنی در کتاب «نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی» (۱۳۸۴)، پس از بیان مقدمه‌ای در شرح احوال و مقامات عرفانی خرقانی و نیز بحثی پیرامون زبان وی که به لهجه خرقان و ناحیه قومس بوده، چهار متن کهن درباره او را در این کتاب گردآوری و تصحیح نموده و به بیان دو روایت متفاوت از تذکره‌الاولیاء پرداخته و در پایان تعلیقاتی بر آن نوشته که از حیث اشاره به برخی ویژگی‌های زبانی و گویشی خرقانی درخور توجه است.

تورتل در کتاب «شیخ ابوالحسن خرقانی» (۱۳۷۸)، با نگرشی تحلیلی به بررسی جنبه‌هایی از شخصیت عرفانی وی پرداخته و اشاراتی به اوضاع فرهنگی و اجتماعی روزگار خرقانی و برخی از ویژگی‌های عرفانی وی داشته است. این کتاب را عبدالمحمد روح‌بخشان ترجمه و نشر مرکز چاپ کرده است.

بالو و عباسی در مقاله «تحلیل رابطه انسان و خدا» در میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی با الهام از نظریه «من و تو» مارتین بوبر (۱۳۹۴)، به تحلیل رابطه خرقانی با خدا و من و تو کردن‌هایش با حق باتوجه به نظریه مارتین بوبر پرداخته و معتقدند که برپایه نظریه مذکور، وصول به رابطه میان فردی و توأم با صمیمیت و پیوستگی انسان و خدا در قالب رابطه من و تویی است و اگر آدمی موفق شود از شیء‌پنداری جهان و انسان دست بردارد به‌ویژه در پرتو شفقت و محبت با دیگر انسان‌ها، در آستانه حضور با خدا قرار می‌گیرد.

محمدیان و شاه‌صنم در مقاله «جلوه‌های سوررئالیسم در میراث عرفانی بابزید و ابوالحسن خرقانی» (۱۳۹۸)، بر اساس اصول هفت‌گانه سوررئالیسم به بررسی احوال و اقوال این دو عارف بزرگ پرداخته و بر این باورند که فراوانی برخی از فنون سوررئالیسم در این متون، آن‌ها را به متن سوررئالیستی نزدیک کرده؛ ولی این کاربرد در زبان عرفا کاملاً ناآگاهانه بوده و پیامد طبیعی تفاوت در موقعیت‌های زمانی، مکانی و نیز تعارضات اعتقادی و ابزاری سوررئالیسم و عرفان است.

۲) بحث و بررسی

سخنان ابوالحسن خرقانی شامل بندهایی می‌شود که پاره‌ای از آن‌ها در منتخب نورالعلوم آمده و بیشترین بخش بازمانده از سخنانش را عطار در تذکره‌الاولیاء نقل کرده است. مجموع سخنان خرقانی با توجه به آنچه که شفیی کدکنی در کتاب «نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی» آورده، ۱۳۴۵ بند است. در ۳۰۸ بند به مناقب خرقانی اشاراتی رفته و گاه به مناسبت به نقل کرامتی از او اکتفا شده؛ مانند آنچه که از دیدار محمود سبکتگین و یا دیدار بوعلی سینا و دیگران با او صورت گرفته و سخنانی بین آن‌ها رد و بدل شده است. علاوه بر آن، ۵۶ بند عیناً و یا با اندک تغییری در جاهای مختلف تکرار شده است. بنابراین آنچه باقی می‌ماند، ۹۸۱ بند است که برپایه نظریه ارتباط کلامی یا کوبسن، دارای سه نقش: عاطفی، ترغیبی و ارجاعی است (رک: یا کوبسن، ۱۳۸۰: ۹۱).

بندهایی که بیانگر تجربه‌های روحانی و هیجان‌های عاطفی وی در لحظات کشف و شهود است، از نوع عاطفی؛ بندهایی که در آن به مریدان و سالکان طریقت توصیه‌ای اخلاقی و یا عرفانی می‌کند، دارای نقش ترغیبی و تشویقی و بندهایی که در آن به توضیح و تشریح اصطلاح عرفانی می‌پردازد، دارای نقش ارجاعی است. این سخنان بر اساس تقسیم‌بندی متون منثور صوفیه به دو دسته «متمکن» و «مغلوب» قابل تقسیم است. آن دسته از سخنان که تحت تأثیر ضمیر ناخودآگاه بوده، از نوع مغلوب و آن بخش از سخنان وی که در آن به بیان آموزه‌ای اخلاقی و عرفانی می‌پردازد، از نوع متمکن به‌شمار می‌آید.

هر بند در حکم یک اسلاید است که در آن اندیشه‌ای یا تجربه‌ای عرفانی مطرح شده است. این بندها با بندهای پیش یا بعد از خود از نظر معنایی هیچ ارتباطی ندارند. آنچه این بندهای گوناگون را به هم پیوند می‌دهد، وحدت راوی، یعنی خود خرقانی است. حتی منتخب نورالعلوم که در ۱۰ باب تنظیم شده، بندها پیوند معنایی با هم ندارند و هر بند حکم کلمات قصاری را دارد که در آن یک موضوع خاص مطرح شده است. این سخنان که از لحاظ هنری و ژرفای اندیشه‌های لاهوتی و تجربه‌های عرفانی منحصر به فرد بوده، دارای ساختار نحوی خاصی است که در ادامه، از حیث پیوند و طول جمله‌ها، وجه فعل و صدای دستوری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱) طول جمله‌ها

جمله بزرگ‌ترین واحد نحوی است که «دارای نمای منطقی یا معنایی است و به منظور تنظیم اندیشه و نیز ارتباط زبانی هدف تولید قرار می‌گیرد» (مشکوه‌الدینی، ۱۳۸۸: ۲۱). لذا هر ساخت نحوی، شکلی از یک واحد اندیشه است که از طریق آن می‌توان نوع اندیشه، سبک و حالات روحی گوینده را دریافت. «کوتاهی و بلندی جمله‌ها نسبتی با میزان درنگ و تأمل گوینده در یک واحد فکری دارد» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۷۵). باتوجه به این نکته، در بررسی کلام خرقانی درمی‌یابیم که سخنانش، از جمله‌های کوتاه ساخته شده، کوتاهی جمله‌ها در هر بند، بیانگر اندیشه‌های عاطفی و پرشتاب است و گوینده با آن‌ها باورهایی را بازگو می‌کند که ریشه در احساسات و هیجان‌های تند عاطفی‌اش در لحظات کشف و شهود دارد. کوتاه‌ترین بند، ۳ کلمه دارد: «کلام بی‌مشاهده نبود» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۳۹۱/۲۱۰)؛ و طولانی‌ترین بند، ۱۳ سطر دارد که در آن گفت‌وگویی بین خدا و خرقانی صورت گرفته است:

«و گفت: «فردا خدای تعالی گوید به من ای بوالحسن، چه خواهی؟» گویم: «ای بار خدای، به همت بنده تو عالم‌تری». گوید: «همت تو ترا بدادم، جز آن حاجت خواه». گویم: «الهی، آن جماعت را خواهم که در وقت من بودند و از پس وفات من تا قیامت به زیارت من می‌آمدند و نیامدند و نام من شنیدند و نشنیدند». از حق تعالی ندا آید که: «در دار دنیا آن کردی که ما گفتیم، ما نیز آن کنیم که تو گویی»، خدای تعالی همه را پیش من کند. رسول صلی الله علیه و سلم گوید: «اگر خواهی تا ترا از خویش جای کنم». گویم: «یا رسول الله، من در دار دنیا پس‌رو تو بودم، این‌جا نیز پس‌رو توام». بساطی از نور بگسترانند و بوالحسن و ژنده‌جامگان بوالحسن بر آن‌جا جمع آیند، مصطفی را صلوات الله و سلامه علیه، بدین جمع چشم روشن شود، اهل قیامت به تعجب بمانند، فرشتگان عذاب می‌گذرند و می‌گویند: «این قومند که ما را در ایشان هیچ رنگی نیست» (همان: ۱۷۶-۱۷۷/۱۷۲).

میانگین واژه‌های به کار رفته در هریک از این جملات، ۳ یا ۴ کلمه است. خرقانی از درازگویی و اطناب پرهیز دارد و عواطف و اندیشه‌هایش را در قالب جملات کوتاه و اغلب منقطع و گاه به هم پیوسته بیان می‌کند. حتی جمله‌های مرکب نیز بسیار کوتاه بیان شده‌اند و هر جمله فقط ظرف اندیشه و تجربه‌ای خاص است که در آن باوجود این که تکرار کلمات دیده می‌شود، از آوردن واژه‌های مترادف و هم‌معنا پرهیز شده است:

«الهی، من از تو به تو توانگرم. آنچه من دارم، توی و تو باقی‌ای و آنچه تو داری، وقت باشد که نبود» (همان: ۱۰۶۶/۳۴۷)؛ «هر که ترسد، گریزد و هر که گریزد، رهد» (همان: ۸۷۸/۳۱۰).

خرقانی در مواردی هم که به بیان توصیه‌ای اخلاقی و دینی و یا به تشریح و توضیح نکته‌ای عرفانی می‌پردازد، به روش وعظ و خطابه کلام خویش را در قالب جمله‌های کوتاه به شیوه‌ای بلیغ، صمیمانه و قاطع با مخاطب در میان

می‌گذارد. او درخور حوصله مخاطب و به اقتضای حال وی سخن می‌گوید: «هرگز با کسی محبت مدارید که شما گویند «خدا»، او گویند چیزی دیگر» (همان: ۸۵۲/۳۰۸)؛ «نماز و روزه داشتن کار عاقلان بود، اما آفت از دل جدا کردن، کار مردان بود» (همان: ۱۰۸۲/۳۵۰).

۲-۲ پیوند جمله‌ها

ارسطو در کتاب فنّ خطابه، سبک را به دو دسته «مقطع» و «متصل» تقسیم کرده است (ارسطو، ۱۳۸۹: ۲۱۷-۲۱۸). منظور او از سبک مقطع آن است که بخش‌هایش چندان طولانی نباشد که نتوان آن را در یک نظر ملاحظه کرد. چنین زبانی اقناع‌کننده بوده و به آسانی درک می‌شود؛ و منظور از سبک متصل آن است که به‌طور طبیعی دارای نقطه پایان نیست و فقط هنگامی متوقف می‌گردد که دیگر چیزی برای گفتن درباره موضوع باقی نمانده باشد. این سبک به دلیل آن که می‌تواند به صورت نامحدود ادامه یابد، اقناع‌کننده نیست. بر اساس رابطه دستوری میان جمله‌های هر متنی، چهار نوع سبک نحوی را می‌توان متمایز کرد: «سبک گسسته، سبک هم‌پایه، سبک وابسته و سبک متصل و تودرتو» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۷۵).

۲-۲-۱ سبک گسسته

این سبک که معادل سبک «مقطع» ارسطو است، «حامل گروهی از اندیشه‌های مستقل است که در جمله‌های کوتاه، مقطع و مستقل، بدون حرف ربط یا با حرف عطف واو، کنار هم قرار می‌گیرند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۷۶؛ نقل از: tuft, 1971: 100). در این سبک، هر جمله حامل یک اندیشه مستقل است و می‌توان آن‌ها را با نقطه از هم جدا کرد. در سخنان خرقانی، جمله‌های مستقل و کوتاه کنار هم می‌آیند و به روند روایت و بیان اندیشه شتاب می‌بخشند. در این سبک عناصر پیوندی در متن چندان حضور ندارند و چنان که ملاحظه می‌شود، جنبه اقناعی دارد و به آسانی قابل درک است: «الهی، خلق تو شکر نعمت‌های تو کنند. من شکر بودن تو کنم. نعمت بودن توست» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۱۰۶۳/۳۴۶)؛ «دوش جوان مردی می‌گفت: «آه». آسمان و زمین بسوخت» (همان: ۱۲۵/۱۶۸).

گاه سبک گسسته، در جملاتی می‌آید که وی نخست مسأله‌ای را مطرح می‌کند و سپس به تشریح و توضیح آن می‌پردازد: «جوان مردی دریایی اسپت به سه چشمه: یکی سخاوت، دوم شفقت بر خلق، سوم بی‌نیازی از خلق و نیازمندی به حق» (همان: ۲۸۱/۱۹۵)؛ و گاه با سبک وابسته همراه است. در چنین مواردی نیز جملات کوتاه و اقناع‌کننده است: «دل دیگ است و زبان کفلیز؛ هرچه در دیگ باشد، به کفلیز همان برآید. دل دریاست، زبان ساحل؛ چون دریا موج کند، به ساحل همان اندازد که در دریا بود» (همان: ۱۰۴۲/۳۴۲).

۲-۲-۲ سبک هم‌پایه (جملات هم‌پایه)

در این سبک، جمله‌ها با جمله‌های قبل و بعد از خود ارتباط معنایی دارند. این ارتباط معنایی موجب می‌شود که این جملات در کنار هم توضیحی درباره یک موضوع ارائه دهند. «جمله‌های هم‌پایه، جمله‌های مستقلی هستند که با پیوند هم‌پایه‌ساز به هم مربوط می‌شوند و هیچ‌یک جزئی از جمله دیگر نیستند» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۰: ۳۲۶). در سخنان خرقانی، کاربرد جملات هم‌پایه با واو عطف بسیار است. از آن جا که «واو عطف در ساختار هم‌پایه، شتاب سخن را زیاد و سبک را پویا می‌کند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۷۷)، سبک سخنان خرقانی پرشتاب، عاطفی و پویاست. علاوه بر جمله‌های هم‌پایه که با «واو عطف» با هم پیوند یافته‌اند، ترکیبات و واژه‌ها نیز در ساختار جمله، با واو عطف به یکدیگر معطوف شده‌اند که بر شتاب و پویایی متن افزوده‌اند:

«درویش آن بود که در دلش اندیشه نبود؛ و می‌گوید، و گفتارش نبود؛ و می‌بیند؛ و دیدارش نبود؛ و می‌شنود، و شنوایش نبود؛ و می‌خورد؛ و مزهٔ طعامش نبود؛ و حرکت و سکونش نبود؛ و اندوه و شادایش نبود؛ درویش این بود» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۳۳۸/۱۰۲۰).

در برخی موارد جملات هم‌پایه با حرف عطف «یا» به هم پیوند یافته‌اند؛ وجود حرف «یا» به جای «و»، بر درنگ و ایستایی متن تا حدودی افزوده است:

«شیخ گفت: پیوسته باید که از اندام مؤمن، یکی به خداوند جلّ جلاله مشغول باشد: یا به دل او را یاد کند؛ یا به زبان ذکر او همی‌گوید؛ یا به چشم دیدار وی می‌بیند؛ یا به دست سخاوت می‌کند؛ یا به قدم زیارت مردان همی‌رود؛ و یا به تن خدمت مؤمنان همی‌کند؛ و یا از ایمان یقین همی‌ورزد؛ و یا از خرد معرفت همی‌دارد؛ و یا از کار اخلاص همی‌ورزد؛ و یا از قیامت حذر می‌کند...» (همان: ۳۴۵/۱۰۵۴).

جمله‌های هم‌پایه گاه با جملات وابسته همراهند: «اگر یکی مرا یاد کند، بدان بدهید که بر آب و هوا بروید؛ و بدان بدهید که تکبیر اول به خراسان‌ها بندید، و سلام به کعبه باز دهید؛ و بدان نیز که برنگرید و تا عرش بینید و فرونگرید؛ و تا ثری بینید، و بدان نیز که گرد عرش طواف کنید؛ که این همه را مقدار پدید است، و ذکر مؤمن مر مؤمن را بر خدای حد پدید نیست» (همان: ۱۶۴/۱۰۲).

۲-۲-۳ سبک وابسته (جملات وابسته)

در این سبک، جمله‌ها به هم وابسته‌اند و جمله‌های دوجزئی مرکب شرطی، و بندهای پایه و پیرو، وابسته یکدیگرند. به این صورت که سیاق نحوی، اندیشه را در ساختارهای مرکب از دو جملهٔ وابسته پایه و پیرو قرار می‌دهد. در این جمله‌ها، «محتوای بندها و جمله‌های کوچک‌تر (یا پایه و پیرو) با هم رابطه منطقی دارند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۷۷). کاربرد چنین جملاتی مخصوصاً جمله‌های شرطی، در سخنان خرقانی بسیار است؛ چنان‌که گاه در یک بند، چندین «اگر» دیده می‌شود: «اگر دل تو با خدای بود و همه دنیا ترا بود، هیچ زیان ندارد؛ و اگر همه جامهٔ دیا داری؛ و اگر پلاس پوشیده داری که دل تو با خداوند نبود، ترا از آن هیچ سودی نبود؛ و اگر ترا از دنیا چیزی نبود، و دل تو با خدای نبود، ترا از آن هیچ سود نبود» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۲۱۲/۴۰۴).

در جمله‌های شرطی، با توجه به رابطهٔ شرطی و علت و معلولی که بین جمله‌ها وجود دارد، کلام او در پاره‌ای موارد به نوعی جدل تبدیل شده است؛ مجادله با مردم، مریدان و گاه با خدا. البته این مجادله‌ها چیزی از گشاده نظری و بی‌تعصّبی او نمی‌کاهد. او با همهٔ تشرّعی که دارد، «در جمع عارفان تاریخ فرهنگ ما، یکی از باگذشت‌ترین روحیه‌ها را دارد و مظهری است از تساهل و تسامح» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۳۹). خرقانی متمایل به صلح کل و هم‌گرایی با دیگران است و در سخنانش هیچ‌گونه مرزبندی، دوقطبی و تقابلی با دیگران وجود ندارد:

«اگر از ترکستان تا در شام کسی را قدمی در سنگ آید، زیان آن مراست، از آن من است؛ تا در شام اندوهی در دلی است، آن دل از آن من است» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۷۰/۱۵۸).

در جمله‌های شرطی، در پاره‌ای موارد نوعی درخواست، دستور و فرمان وجود دارد؛ مخصوصاً زمانی که گوینده در مقام و جایگاه بالاتری باشد: «از حق ندا چنین آمد که «بندهٔ من، اگر بر اندوه پیش من آیی، شادت کنم؛ و اگر به نیاز آیی، توانگرت کنم. چون از آن خویش دست بداری، آب و هوا را مسخّر تو کنم» (همان: ۱۱۱/۱۶۶)؛ یعنی پیش من بیا تا شادت کنم و ترا بی‌نیاز گردانم و آب و هوا را مسخّر تو گردانم.

۲-۲-۴) سبک متصل و تودرتو

ارسطو سبک متصل را برخلاف سبک مقطّع، به دلیل این که می تواند به صورت نامحدود ادامه یابد، اقناع کننده نمی داند (ارسطو، ۱۳۸۹: ۲۱۷). در این سبک، متن دارای جمله های مرکب بسیار طولانی و متشکل از چند بند و جمله وارده است که ساخت نحوی تودرتو و پیچیده ای دارند؛ مثلاً در یک بند نوشته، چند جمله با حروف ربط علی و معلولی، شرطی، زمانی و نحوی به هم مرتبطند. دو جمله ممکن است علت و معلول باشند، یا شرط و جواب شرط، که تحقق یکی مشروط به دیگری باشد (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۷۸). در سخنان خرقانی، کاربرد این نوع جمله ها بسیار اندک و تقریباً در حکم هیچ است. نمونه هایی که چندان پیچیده و تودرتو هم نیستند، دو سه مورد بیش نیست:

«اگر خدای عزّ و جلّ روز قیامت هم خلق را به من بخشد که در زمان من هستند که از آن جا که آفتاب برآید تا آن جا که فرو شود، این چشم که در پیش دارم، باز ننگرم از بزرگ همتی که بر درگاه خداوند دارم» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۵۵/۱۵۶).

«این جا که نشسته باشم، گاه گاه چندان قوت از خداوند با من بود که گویم: «اگر دست برکنم آسمان از جای بگیرم؛ و اگر پای بر زمین زنم، به نشیب فروبرم»؛ و گاه باشد که به خویش باز نگرم، روی به خدایی باز کنم، گویم: «به این تن و خلق که مراست، چندین سلطنت به چه کار آید؟» (همان: ۵۹/۱۵۶).

۲-۳) وجه فعل

وجه فعل صورتی از ساختار فعل یا جنبه هایی از آن است که «بر اخبار، احتمال، امر، آرزو، تمنا، تأکید، امید و برخی امور دیگر دلالت می کند» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۳۸۱). وجهیت با اقتدار گوینده یا نویسنده ارتباط دارد؛ به تعبیر دیگر، وجهیت ارزیابی گوینده یا نویسنده از صدق موضوع است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۹۳)؛ یعنی دیدگاه گوینده یا عقیده وی را درباره قطعی یا غیرقطعی بودن و یا امری بودن فعل می رساند (ارژنگ، ۱۳۹۲: ۱۵۸). در کتاب های دستور فارسی، فهرست های متنوعی از وجوه فعل در جمله های فارسی آمده که بخشی از آن ها عبارتند از: وجه اخباری، تأکیدی، تردیدی، عاطفی، شرطی، پرسشی، تمنّایی (آرزو، دعا، پیشنهاد)، التزامی، امری، نهی، غیرشخصی (مصدری و وصفی). علت این تنوع و اختلاف نظر هم پوشی قلمروهای معنایی این وجوه است (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۸۶).

۲-۳-۱) وجه اخباری

وجه اخباری بیانگر وقوع یا عدم وقوع قطعی یک رخداد است و بر اساس مطابقت با واقعیت می تواند صادق یا کاذب باشد. خرقانی در توصیف و گزارش احوال عاطفی و تجربه های شهودی اش غالباً از وجه اخباری بهره می گیرد. در چنین مواردی، جهت گیری کلام به سوی گوینده است و او از احوال خود در لحظات کشف و شهود گزارش می دهد: «مرا چون پاره خاک جمع کردند، پس بادی به انبوه در آمد و هفت آسمان و زمین از من پر کرد، و من خود ناپدید» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۴۳/۱۵۴).

بسامد بالای وجه اخباری در سخنان خرقانی، نشان از صداقت وی در بیان احوال عاطفی و تجربه های شهودی دارد. تعداد بندهایی که او از خود به صیغه اول شخص سخن می گوید، بسیار است. در چنین مواردی گوینده مغلوب ناخودآگاه و عواطف درونی خویش است. در کلام مغلوب وجه فعل، اخباری و عاطفی است و «گوینده، زبان را ظرف احوال شورانگیز و هیجان های تند عاطفی خود می سازد و حالات درونی خویش را در زبان کشف می کند» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۵۲). بوالحسن با آن که بی سواد است، بر این باور است که سخنان او در چنین حالتی محصول «وقت» است، نه از

روی «کراسه» (دفتر و کتاب): «پیری کراسه‌ای در دست داشت، پیش من آمد و گفت: «من سخن از این جا گویم، تو از کجا گویی؟» گفتم: «وقت من وقتی است که در او سخن نگنجد» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۷۷/۱۶۰).

در جای دیگر نیز می‌گوید: «اگر شما را پرسند که ابوالحسن این علم از که آموخت؟» بگویند: «از وقت». اگر گویند کدام وقت؟ بگویند: «آن وقت که هنوز حق آدم و عالم را نیافرید» (همان: ۶۳۶/۲۷۰). این همان نکته‌ای است که خواجه عبدالله انصاری نیز بدان اشاره کرده: «عارف از سر وقت سخن گوید، نه از کراسه و آموخته» (انصاری هروی، ۱۳۶۲: ۳۶۱).

صاحبان کلام مغلوب در بسیاری اوقات ادعای دریافت الهام و وحی می‌کنند. گزارشی که ابوالحسن از دیدارهای خویش می‌دهد، بی‌شبهت به ادعای وحی نیست: «چهارهزار سخن از حق بشنیدم در معرفت» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۵۶/۲۹۰). او در بیش از ۳۰ بند به صراحت اشاره می‌کند که: «خداوند به من گفت»، «از حق جواب شنیدم»، «از حق ندا آمد»، «در دل من آمد»، «حق تعالی الهام داد به من»، «حق مرا گفت»، «حق به ابوالحسن وا گشاد» و....

خرقانی با وجه اخباری درحقیقت گزارشگر امور غیبی و احوال درونی‌اش است. وجه غالب این سخنان، شور عاطفی و نگارش معانی و تجربه‌های شهودی وی است: «وقتی به قفا واخفته بودم؛ از گوشه‌ی عرش چیزی قطره قطره همی‌چکید به دهانم؛ حلاوتی در باطن پدید می‌آید» (همان: ۶۶/۱۷۶).

«روزی می‌رفتم، سبویی بر دوش. دلم‌ها گردید؛ چیزی چند مقدار زردآلو دانه‌ای از گلویم برآمد. بیفکندم. مرغی سپید از هوا درآمد و آن برگرفت. بعد از آن روزگارها برآمد، روی به حق‌ها کردم. گفتم: آن چه بود؟ گفت: آن خواست بود» (همان: ۷۶۱/۲۹۱).

در همه‌ی این موارد، او گزارشگر احوال درونی خویش است. حتی گاه از سنگ مسئله‌ای می‌پرسد؛ و سنگ چهارهزار مسئله در کرامت به او می‌گوید: «سنگی سپید را مسئله‌ای باز پرسیدم؛ چهارهزار مسئله مرا جواب کرد در کرامت» (همان: ۶۳/۱۵۷).

کلام خرقانی با تجربه‌ی درونی وی نسبت مستقیم دارد. او از بیان‌ناپذیری تجربه‌ی عرفانی بسیار سخن گفته است. حتی خود او هم مانند خداوند به بیان در نمی‌آید: «مرا نتوانید نکوهیدن که به هر زبانی که از من عبارت کنند، من خلاف آنم» (همان: ۱۱۸/۱۶۷)؛ «من در وقتی‌ام که آن را صفت پدید نیست» (همان: ۱۴۱/۱۷۱)؛ و....

در وجه اخباری، گوینده گزارشگر است. بخشی از این گزارش‌ها، مربوط می‌شود به مناجات‌ها و راز و نیازهایی که خرقانی با خدا دارد. غلبه‌ی وجه اخباری و گزارش احوال خود به صیغه‌ی اول شخص، بیانگر نزدیکی او با این رخداد‌های عاطفی است. البته او گاه از خود به صیغه‌ی سوم شخص و با خطاب بوالحسن یاد می‌کند: «بوالحسن بامداد برخیزد و در بند آن بود که سروری به دل برادری رساند» (همان: ۱۴۹/۱۷۳)؛ «بوالحسن را ندا آمد که همه چیزی به تو دهم، مگر خداوندی» (همان: ۱۶۱/۱۷۵) و....

یکی دیگر از کارکردهای وجه اخباری در سخنان وی، توصیفات و توضیحاتی است که درباره‌ی بعضی از اصطلاحات عرفانی می‌دهد. در چنین حالتی کلامش خودآگاهانه است و نقش ارجاعی دارد و جهت‌گیری کلام به‌سوی موضوع و زمینه آن است. توصیف و تعریف مقوله‌ها و مفاهیمی همچون: معراج، صوفی، جوانمردی، معرفت، طریقت، لندوه، مرید، درویش، سماع، توبه، وقت، فنا و بقاء، دل و زبان، جهد و... «امام آن بود که به همه راه‌ها رفته بود» (همان: ۳۲۷/۲۰۲)؛ «صوفی تنی است مرده؛ و دلی است ربوده؛ و جانی است سوخته» (همان: ۳۵۲/۲۰۵).

۲-۳-۲) وجه التزامی

این وجه نیز در سخنان خرقانی از نمود قابل توجهی برخوردار است. وجه التزامی نشان می‌دهد که جهت‌گیری و حالت‌گوینده نسبت به اجرای یک عمل، از نوع درخواست، توصیه، اجبار و فرمان است؛ لذا وجه امری و نهی هم در شمار وجه التزامی است. در وجه التزامی، کلام جنبه تعلیمی و ارشادی پیدا می‌کند و جهت‌گیری کلام به‌سوی مخاطب است. تقریباً هیچ‌یک از متون منشور عارفانه، خالی از وجه التزامی نیست، زیرا در مرام صوفیان، ارشاد و راهنمایی مرید و سالک از اهداف اصلی عرفا و بزرگان متصوفه است.

خرقانی با این که در اغلب موارد، مغلوب احوال خویش است، اما آن‌گاه که کسی از او مسأله‌ای می‌پرسد و یا زمانی که خود می‌خواهد توصیه‌ای به مخاطب داشته باشد، کلامش خودآگاهانه و برآمده از خرد و آگاهی جمعی است. در این حالت، آگاهی جمعی را می‌توان دستورهایی دانست که شریعت نیز به گونه‌ای دیگر از آن یاد می‌کند. مثلاً دربارهٔ عمل و اخلاص که در متون عرفانی بر آن تأکید فراوان شده، می‌گوید: «دست در عمل زن تا اخلاص ظاهر شود. دست در اخلاص زن تا نور ظاهر شود. چون نور ظاهر شود، طاعت کنی...» (همان: ۱۰۸۴/۳۵۰).

حتی در مواردی که وجه فعل به‌ظاهر اخباری است، به‌طور غیرمستقیم مریدان و سالکان را راهنمایی و ارشاد می‌نماید؛ مثلاً با برشمردن صفات درویش، صوفی، مؤمن، جوانمرد و...، غیرمستقیم از آن‌ها می‌خواهد که دارای چنین ویژگی‌ها و صفاتی باشند:

«درویش آن بود که در دلش اندیشه نبود و می‌گوید؛ و گفتارش نبود و می‌بیند؛ و دیدارش نبود و می‌شنود؛ و...» (همان: ۱۰۲۰/۳۳۸)؛ «نماز و روزه داشتن، کار عاقلان بود؛ اما آفت از دل جدا کردن، کار مردان بود» (همان: ۱۰۸۲/۳۵۰)؛ یا وقتی نشان و علامت دوستان حق را از او می‌پرسند، می‌گوید: «آن که دوستی دنیا از دل او بیرون برود» (همان: ۱۰۲۳/۳۳۸).

معمولاً در توصیه به‌منظور اقناع مخاطب، دلیلی هم برای آن ذکر می‌گردد: «یقین بورز تا راه بر تو کوتاه شود» (همان: ۳۳۰/۲۰۲)؛ و گاه به‌دلیل وضوح، بدون تعلیل است: «با سه گروه صحبت مدارید: با زنان و کودکان و کسی که نه زن باشد نه مرد» (همان: ۵۸۷/۲۵۶).

گاه سخن او حتی در رابطه با خدا هم جنبهٔ آمرانه می‌یابد. در گفت‌وگویی با خدا، می‌گوید: «باز بوالحسن را ندا آمد که «همه چیزی به تو دهم مگر خداوندی». گفتم: «الهی، این داد و دهم از میان بردار که این میان بیگانگان رود» (همان: ۱۶۱/۱۷۵)؛ «سه چیز از آن من به دست خلق مکن: که من جان از تو ها گرفته‌ام، به ملک الموت ندهم؛ و...» (همان: ۱۹۵/۱۸۱).

در مواردی که کلامش جنبهٔ خودآگاهانه دارد، معمولاً توصیه‌ها آمرانه است. یعنی خرقانی به‌عنوان فردی آگاه که بر مسند وعظ نشسته و این راه را طی کرده و از خطرات و موانع سلوک آگاه است، مریدان و سالکان را ارشاد می‌کند. اما در مواردی که کلامش مغلوب است، مخصوصاً آن‌جا که با خدا به گفت‌وگو و راز و نیاز می‌پردازد، معمولاً کلام او لحن تمنايي و اظهار نیاز و یا حالت استغاثه دارد و در پاره‌ای موارد هم خود را با خدا برابر می‌دارد و با او به چون‌وچرا می‌پردازد: «خداوندا من در دنیا چندان که توام از کرم تو لاف خواهم زد؛ فردا هرچه خواهی با من بکن» (همان: ۲۱۴/۱۸۳)؛ «الهی، مرا به نزدیک خویش بر» (همان: ۹۴/۱۶۳)؛ «الهی مرا بر مقامی مدار که گویی «خلق و حق»، و گویم «من و تو»؛ مرا بر مقامی دار که در میان نباشم، همه تو باشی» (همان: ۱۹۷/۱۸۱).

۲-۳-۳) وجه تمنّایی

این وجه دربردارنده خواهش و تمنّا و مفاهیمی همچون: میل، امید، دعا و آرزوست و در زبان فارسی با «کاش و مترادف‌های آن مثل امیدوارم، آرزو دارم، مایلم، کاشکی و...» همراه است. وجه تمنّایی در سخنان خرقانی، کاربردی اندک دارد. البته گاه وجه التزامی مخصوصاً فعل‌های امر و نهی، لحن تمنّایی و دعایی به خود می‌گیرند؛ به‌ویژه در مواردی که خرقانی به بیان احوال خویش در رابطه با خداوند می‌پردازد:

«کاشکی به بدل همه خلق من بمردمی، تا این خلق را مرگ نبایستی دید. کاشکی حساب همه خلق با من بکردی، تا خلق را به قیامت حساب نبایستی دید. کاشکی عقوبت همه خلق مرا کردی، تا ایشان را دوزخ نبایستی دید» (همان: ۹۱/۱۶۲).

۲-۳-۴) وجه معرفتی

این وجه به آگاهی، باور و شناخت گوینده از موضوع مرتبط است و دلالت بر اطمینان یا عدم اطمینان گوینده درباره صدق یک گزاره دارد. وجه معرفتی در تحلیل نگرگاه گوینده، یکی از شاخص‌های مهم است (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۸۸). خرقانی به سخنانی که می‌گوید، باور و ایمان قلبی دارد. به همین سبب، گاه از قیدها و فعل‌هایی بهره می‌گیرد که بیانگر چنین دیدگاهی است. در سخنانش، قید و فعلی که بر عدم اطمینان و تردید وی نسبت به مسأله‌ای دلالت کند، وجود ندارد. هرچه هست، صدق و یقین و باور قلبی است. در وجه معرفتی، او مغلوب احوال خویش است: «یا سر به هستی تو فرو برم، چنان که هرگز باز دید نیایم؛ یا سر به هستی تو برآرم، چنان که به تو یک ذره پدید آییم» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۳۵/۱۵۳). یقین او به حدی است که می‌گوید: «من آن بنده‌ام که هفت آسمان و زمین در نزدیک اندیشه من است؛ هرچه گویم بیاش، بباشد. مرا زیر نیست و زبر نیست. پیش نیست و پس نیست. دست راست و دست چپ نیست» (همان: ۷۹/۱۶۰).

او هر چیزی حتی امور غیبی را به معاینه می‌بیند. لذا در نقل آن‌چه می‌گوید، یقین تام دارد: «نخست چنان دانستم که امانتی به ما برنهاده است. چون بهتر درشدم، عرش خدای سبک‌تر بود از آن. چون بهتر درشدم، خداوندی خویش به ما برنهاده است، نه امانت و شکری که بار گران است» (همان: ۱۰۴/۱۶۵).

او با باور و ایمان قلبی می‌گوید که: «من شما را از معامله خویش نشان ندهم؛ من شما را نشان دهم که از پاکی خداوند و دوستی او دهم، که موج بر موج می‌زند و کشتی می‌شکند» (همان: ۱۰۵/۱۶۵)؛ «تا یقین ندانستم که رزق من بر اوست، دست از کار باز ندانستم و تا عجز خلق بندیدم، پشت بر خلق نکردم» (همان: ۲۵۳/۱۹۰).

۲-۳-۵) وجه عاطفی

دربردارنده شور، هیجان و احساس گوینده و نشان‌دهنده درجه دوستی یا نفرت وی نسبت به موضوع است. بیان احساساتی مانند اندوه، شادی، درد، لذت، ستایش و آفرین، نفرت و کینه، شگفتی، حسرت یا افسوس و مقولاتی از قبیل شرط، تعجب و نفرین با این وجه صورت می‌گیرد. «غلبه هر کدام از این وجوه در متن، بیانگر دیدگاه نویسنده و شخصیت اوست» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۸۹). در وجه عاطفی، معمولاً ضمیر اول شخص است و در برخی موارد شگفتی و تعجب خرقانی به‌ویژه از کار خداوند مشهود است: «شگفتی نه از خویشان دارم، بلکه شگفتی از خداوند دارم...» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۷۱/۱۵۸)؛ «از خدای عجب بمانده‌ام؛ چندین سال خرد از من برده بود و مرا خردمند به خلق می‌نمود» (همان: ۱۳۳/۱۷۰).

گاه لحن کلامش تعجیبی است: «روی به خدا باز کردم و گفتم: «الهی خوشی به تو در بود، اشارت به بهشت

کردی!» (همان: ۱۷۹/۱۸۶)؛ و گاه از شاگردان و مریدانش در شگفت است: «عجب دارم از این شاگردان که گویند: «از پیش استاد بشنیدیم...» (همان: ۴۹۵/۱۹۲)؛

گاه تعجب با شوق همراه است: «و گفت: الله درد، الله بی نان، الله بی همه چیز، الله» (۷۳۳/۲۸۶)؛ «چهار هزار سخن از حق بشنیدم در معرفت؛ اگر به پنج هزار ها شدی، نهایت نبودی که چه بودی!» (همان: ۷۵۶/۲۹۰).

وجه عاطفی گاه بیانگر تأسف و دریغ گوینده است. در چنین مواردی کلمات «دریغ و تأسف» در کلام ذکر می شود. البته تأسف و دریغ خرقانی بر امور دنیوی نیست. تأسف و دریغ وی از با خویشتن بودن است و از غفلت و بی خبری مردم در کار دین و خداوند:

«دریغا هزار بار دریغا! که چندین هزار سرهنگ و عیار و مهتر و سالار و خواجه و برنا که در کفن غفلت به خاک حسرت فرومی شوند که یکی از ایشان سرهنگی دین را نمی شاید» (همان: ۴۳۸/۲۱۸).

«دریغ دارم که با خویشتن باشم و در سخن او به زبان خویشتن گفتن؛ و شرم دارم که با او ایستاده باشم و سخن او گویم» (همان: ۷۵/۱۵۹).

۲-۳-۶ وجه پرسشی

هرچند ساختار جمله ها در سخنان خرقانی اغلب دارای وجه اخباری و التزامی است و از این حیث او یا توصیف کننده و گزارشگر احوال خود بوده و یا نصیحت کننده، اما در بیش از ۸۰ بند پرسش هایی را مطرح می کند که دلالت بر پرسش گری وی نیز دارد. او که به تعبیر عطار: «در حضرت حق آشنایی عظیم داشت و در گستاخی کرّ و فرّی که صفت نتوان کرد» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۲: ۶۶۱)، گاه با خدا نیز «بگو مگو» می کند و به چون و چرا می پردازد: «شیی نماز می کرد. آوازی شنید که «هان! بوالحسنو! خواهی که آن چه از تو می دانم، با خلق بگویم تا سنگسارت کنند؟» شیخ گفت: «ای بار خدایا! خواهی تا آن چه از رحمت تو می دانم و از کرم تو می بینم، با خلق بگویم تا هیچ کس سجود نکند؟» آوازی شنید که: «نه از تو و نه از من!» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۱۵۲-۳۳/۱۵۳).

او که معتقد است: «با خدای مستی و دیوانگی و ناواکی سود دارد» (همان: ۳۹۶/۲۱۱)، گاه پرسش هایی را مطرح می کند که نشانه رابطه صمیمی او با خداست. گاه خدا از او چیزی می پرسد و وی جواب می دهد:

«به سرش ندا آمد که «بوالحسن! از خلقانم نمی ترسی؟ گفت: الهی، برادر داشت می او از مردم ترسیدی، اما من نترسم». گفت: «شب نخستین از منکر و نکیر ترسی؟» گفت: «اشتر که چهار دندان شود، از آواز جرس نهراسد». گفت: «از قیامت و صعوبات آن ترسی؟» گفت: «می اندیشم که فردا مرا از خاک بر آری و خلق را در عرصات حاضر گردانی، من در آن موقف، پیراهن بوالحسنی خود از سر بر کشم و در دریای وحدانیت غوطه ای خورم تا همه واحد بود و بوالحسن نبود. چون بوالحسن نبود، موکل خوف و مبشر رجا بر که باز نشیند؟» (همان: ۳۲/۱۵۲).

گویی خدا پاره ای از وجود اوست: «الهی، اگر اندامم درد کند، شفا تو دهی. چون توام درد کنی، شفا که دهد؟» (همان: ۲۰۸/۱۸۳).

خرقانی گاه با مردم نیز چون و چرا می کند. در خطاب به صاحبان رأی و حدیث می گوید: «تا کی گویی «صاحب رأیی و صاحب حدیث؟» یک بار بگوی: «الله»، یا بگوی: «الله» بی خویشتن، یا بگوی: «الله» به سزای او» (همان: ۳۲۳/۲۰۱)؛ «هر ساعتی می آیی بسته گناهی در گردن؛ و گاهی می آیی بسته طاعت در گردن؛ تا کی گناه و تا کی طاعت؟» (همان: ۴۲۵/۲۱۶).

۲-۴) صدای دستوری سبک

بخشی از رابطه سبک و اندیشه در صدای دستوری (grammatical voice) بازتاب می‌یابد. صدای دستوری عبارت است از: «رابطه میان رخداد یا حالت فعل با دیگر شرکت کنندگان در فرایند فعلی (فاعل، مفعول و...)». صدای دستوری در کنار دیگر وجوه فعل مانند: زمان، نمود، وجهیت و حالت شناخته می‌شود. صداهای دستوری در زبان‌های مختلف، متفاوت است؛ ولی معمولی‌ترین آن‌ها عبارتند از: «صدای فعال» (active voice)، «منفعل» (passive voice) و «انعکاسی» (reflexive voice) (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۹۵).

۲-۴-۱) صدای فعال

بیان‌کننده انجام یک عمل توسط عنصر اصلی جمله (نهاد) است. وقتی نهاد جمله، «کنش‌گر» (agent)، یا «عامل» (actor) فعل باشد، جمله صدای فعال و مؤثر دارد. این صدا از آن‌رو فعال نامیده می‌شود که عمل از جانب کنش‌گر (فاعل) که پویاترین یا فعال‌ترین بخش جمله است، جاری می‌شود و در کلام بسط پیدا می‌کند (همان: ۲۹۵).

صدای فعال در سخنان خرقانی، از گستره کاربردی کمتری برخوردار است و در اغلب موارد مربوط می‌شود به چون‌وچراهایی که با خدا دارد. در این سخنان، خدا فراتر از نظام ارتباطی مستقیم قرار نمی‌گیرد و خرقانی مستقیماً او را مورد خطاب قرار می‌دهد. خرقانی فاصله‌ای میان خود و خدا احساس نمی‌کند و خداوند به منزله یک امر قدسی در نظر خرقانی، نامرئی و پنهان نیست:

«من ایشان را دست گرفتم از آفریده ببردم، راه به خدای ها نمودم و این جا که منم، خرد نتواند آمد» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۱۱۲/۱۶۶)؛ «من با خلق خدای صلح کردم که هرگز جنگ نکنم؛ و با نفس جنگی کردم که هرگز صلح نکنم» (همان: ۱۵۲/۱۷۳)؛ «من در ولایت تو نیایم که مکر تو بسیار است» (همان: ۱۸۳/۱۷۹).

۲-۴-۲) صدای منفعل

وقتی که مبتدای جمله، پذیرنده (patient)، هدف (target)، یا محتمل (undergo) فعل باشد، جمله صدای منفعل و پذیرا دارد. صدای منفعل، بیان‌کننده انفعال و پذیرندگی، ناپویاترین یا غیرفعال‌ترین عنصر جمله، در قبال یک کنش است. این صدا از آن‌رو منفعل نامیده می‌شود که مبتدا در حالت «پذیرنده عمل» یا «محتمل تأثیرات عمل» آن قرار می‌گیرد (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۸۷؛ نقل از: klaiman, 1991: 3). در زبان فارسی، ساخت‌های جمله با فعل لازم، جمله‌های اسنادی، جمله‌های مجهول و جمله‌های شبه مجهول، وجه مصدری (استعاره دستوری)، یعنی تبدیل جمله با بند فعلی به بند اسمی، صدای منفعل دارند (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۸۹).

در سخنان خرقانی، غلبه با صدای منفعل است. جمله‌ها با فعل لازم، فعل‌های اسنادی و به صورت استعاره اسمی، جمله‌های مجهول و شبه مجهول، کارکرد بیشتری نسبت به جمله‌های متعدی و صدای فعال دارد: «همه آفریده او چون کشتی است و ملاح آن منم؛ و بردن آن کشتی مرا مشغول نکند. من در آنم» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۹۰/۱۶۱)؛ «الهی، گروهی‌اند که روز قیامت شهید خیزند که ایشان در سیل تو کشته شده باشند. من آن شهید خیزم که به شمشیر شوق تو کشته شده باشم» (همان: ۲۱۶/۱۸۴).

صدای منفعل در سخنان خرقانی بیشتر در جملات اسمیه نمود یافته است. این جملات که معمولاً در متون علمی کارکرد بیشتری دارد، برای بیان حقایق به کار می‌رود. در سخنان خرقانی نیز از این نوع جملات، برای بیان حقایق عرفانی و توضیح برخی اصطلاحات عرفانی استفاده شده است. در این سخنان معمولاً ضمیر سوم شخص و زبان کارکرد ارجاعی

دارد: «این دین را از شیطان آن فتنه نیست که از دو کس: یکی عالمی بر دنیا حریص، و زاهدی از علم برهنه» (همان: ۳۰۵/۱۹۸).

۲-۴-۳ صدای انعکاسی

وقتی در جمله فاعل و مفعول یا مبتدا و خبر یک مرجع دارند، صدای نحو انعکاسی می‌شود. صدای انعکاسی چنان است که فاعل و مفعول و کنش‌گر و کنش‌پذیر یک مرجع دارند و بازتاب فعل به خود فاعل یا کنش‌گر برمی‌گردد (رک: فتوحی، ۱۳۹۱: ۳۰۰). ضمیر انعکاسی در بیش از ۱۸۰ بند از سخنان خرقانی به کار رفته است. ضمیر انعکاسی با توجه به مرجع آن، در سخنان خرقانی به سه دسته تقسیم می‌شود: ضمیری که مرجع آن‌ها خداست؛ ضمیری که مرجع آن‌ها خود خرقانی است و ضمیری که مرجع آن غیر این دو هستند. در ضمیری که مرجع آن‌ها خدا و خود خرقانی است، کلام معمولاً تحت تأثیر ضمیر ناخودآگاه است و خرقانی از احوال خود در رابطه با خدا خبر می‌دهد. اما در مواردی که مرجع غیر از این دو هست، کلام خودآگاهانه است و غالباً جهت‌گیری آن به‌سوی مخاطب بوده و زبان نقش ترغیبی و تشویقی دارد.

«از حضرت خطاب می‌آید که ما ترا از خود نخواسته‌ایم» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۳۸/۱۵۳)؛ «چشنده‌ام خود ناپدید؛ و شنونده‌ام خود ناپدید؛ و گوینده‌ام خود ناپدید» (همان: ۶۰/۱۵۷)؛ «از خود به در آمدم، چنان‌که شکوفه از شاخ درخت» (همان: ۹۲۲/۳۱۸).

در برخی موارد ضمیر انعکاسی محذوف است: «قومی را به دوستی [خویش] گرفت و از خلق جدا وا کرد» (همان: ۲۸۴/۱۹۵).

۲-۴-۴ صدای دوجانبه

یکی دیگر از صداهای مطرح در سخنان خرقانی، صدای دوجانبه است که در قالب گفت‌وگوهای کوتاه صورت می‌گیرد. گفت‌وگوها معمولاً بین خرقانی و دیگران از جمله مریدان و شاگردانش است یا بین او و خداوند. با توجه به این که در آغاز هر کدام از سخنان فعل «گفت» آمده، به نظر می‌رسد که اغلب آن‌ها در پاسخ به سؤال باشد که مریدی، شیخی، بزرگی، دانشمندی و... از او پرسیده است. سؤال‌کننده حالت عام و نکره دارد و فرد مجهولی است؛ فعل نیز شبه مجهول است، ولی پاسخ دهنده خود خرقانی است.

نکته قابل تأمل، گفت‌وگوهایی است که بین او و خدا صورت می‌گیرد. در این گفت‌وگوها رابطه‌ای دوجانبه وجود دارد. در بخشی از این گفت‌وگوها، خدا گوینده و خرقانی مخاطب و در بخشی دیگر خرقانی گوینده و خداوند مخاطب است. خرقانی در مواجهه و مخاطبه با خدا ناب‌ترین و صمیمی‌ترین گفت‌وگوها را دارد که در قالب رابطه عاشقانه «من و تویی» شکل گرفته است. «من و تو کردن‌هایی که از یک‌سو نشان از صمیمیت و تشبّه و تشخص خداوند دارد؛ و از سوی دیگر، نشان‌گر اوج هیبت و تنزیه خداوند است. البته به نظر می‌رسد این گفت‌وگوها بیش از آن که ناظر به وحدت عرفانی و اتحاد بنده و خدا باشد، تداعی‌گر استقلال طرفین گفت‌وگو در عین صمیمیت و پیوستگی است» (بالو و عباسی، ۱۳۹۴: ۶۱).

صدای دستوری اغلب سخنانش که حالت مناجات و راز و نیاز با خدا دارد و یا خرقانی با او به من و تو و چون و چرا می‌پردازد و یا چیزی از جانب خدا به او الهام می‌شود، نوعی صدای دوجانبه است. در این گفت‌وگوها، صدایی که از

جانب خدا شنیده می‌شود، به دلیل قادر مطلق و فعال مایشاء بودن، معمولاً صدایی فعال است؛ و صدایی که از جانب خرقانی شنیده می‌شود، گاه فعال و گاهی منفعل است:

«گفت: خدای تعالی دری به من بازگشاد که «من همه خلق آسمان و زمین را از گناه عفو کنم الا کسی را که دعوی دوستی من کرده بود». گفتم: «اگر از آن جانب عفو نیست، از این جانب نیز پشیمانی پدید نیست! بکوب تا بگویم که ما بدانچه گفته‌ایم، پشیمان نیستیم!» (خرقانی، ۱۳۹۱: ۱۸۰/۱۸۷).

(۳) نتیجه

سخنان خرقانی به دلیل امی، نانویسا و ناخوانا بودن وی، از طراوت و تازگی خاصی برخوردار است که با توجه به نقش‌ها و کارکردهای گوناگون زبان، در سه دسته قابل تقسیم‌بندی است. بخش اعظم سخنان وی مربوط به احوال عاطفی‌اش در رابطه با خداوند است که در لحظات کشف و شهود و در جهان درون وی صورت گرفته است. در این سخنان جهت‌گیری کلام به سوی گوینده است و خرقانی از تجربه‌های شهودی و هیجان‌های تند عاطفی خویش سخن می‌گوید. در این سخنان که از صمیمیت عاطفی خاصی برخوردار است، جملات کوتاه و منقطع‌اند که گاه با حرف ربط نیز به هم پیوسته‌اند. وجه فعل اخباری و ضمیر اول شخص است. صدای دستوری که از دل زبان و از لایه‌های درونی روابط واژگان در چنین جملاتی بیرون می‌آید به‌ویژه در مناجات‌ها و راز و نیازهایش با خدا، صدایی انعکاسی است و گوینده مغلوب ناخودآگاه و عواطف درونی خویش است. اما در گفت‌وگوها و من‌وتو کردن‌ها و یا چون‌وچراهایی که با خدا دارد، صدایی دوجانبه شنیده می‌شود. در گفت‌وگوها، صدایی که از جانب خدا شنیده می‌شود، به دلیل قداست و فعال مایشاء بودن، صدایی فعال است؛ و صدایی که از جانب خرقانی شنیده می‌شود، گاه فعال و گاه منفعل است. در مواردی که خرقانی ادعای برابری با خدا را دارد و یا خود را هم‌چون او بدون صفات و غیرمخلوق می‌داند، صدای او نیز معمولاً صدایی فعال است. بخش دیگری از سخنانش مربوط به توصیه‌ها و مواعظی است که به مریدان و شاگردانش می‌کند. در این سخنان که جهت‌گیری کلام به سوی مخاطب است و کلام نقش ترغیبی و تشویقی دارد، وجه فعل، التزامی (امر، نهی، التزام) و ضمیر دوم شخص است. صدای غالب در چنین سخنانی معمولاً فعال است. بخش دیگر سخنانش را توضیح و تشریح نکته‌ای اخلاقی و عرفانی شکل می‌دهد که معمولاً مریدان و یا شاگردانش از او می‌پرسیده‌اند. در چنین جملاتی، وجه فعل اخباری و ضمیر سوم شخص است و صدایی که شنیده می‌شود، اغلب منفعل است. جملات اسنادی و وجه اسمی (مصدری) در این سخنان کاربردی وسیع دارد و زبان دارای نقش ارجاعی است. با توجه به این نکات می‌توان گفت که بین ساختار نحوی سخنان خرقانی و اندیشه او، پیوندی عمیق وجود دارد.

تعارض منافع

طبق گفته نویسنده، پژوهش حاضر فاقد هرگونه تعارض منافع است.

منابع

- آبرامز، مایر هوارد. (۱۳۸۷). فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی. ترجمه سعید سبزیان مرادآبادی. تهران: رهنما.
- ارژنگ، غلام‌رضا. (۱۳۹۲). دستور زبان فارسی امروز. تهران: قطره.
- ارسطو. (۱۳۸۹). ریطوریکا (فن خطابه). ترجمه پرخیده ملکی. تهران: اقبال.
- انصاری هروی، خواجه عبدالله. (۱۳۶۲). طبقات الصوفیه. به اهتمام محمدرور مولایی. تهران: توس.

- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن. (۱۳۹۰). دستور زبان فارسی ۲. تهران: فاطمی.
- بالو، فرزاد و عباسی، حبیب‌الله. (۱۳۹۴). «تحلیل رابطهٔ «انسان و خدا» در میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی با الهام از نظریهٔ «من و تو» مارتین بوبر». مجله ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س). شماره ۱۲. صص. ۴۳-۷۱.
- تورتل، کریستین. (۱۳۷۸). شیخ ابوالحسن خرقانی. ترجمه عبدالحمید روح‌بخشان. تهران: مرکز.
- خرقانی، ابوالحسن علی‌بن احمد. (۱۳۹۱). نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۵۵). مصنفات شیخ اشراق. به تصحیح و مقدمهٔ هانری کربن. تهران: انجمن فلسفه ایران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۱). نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی. تهران: سخن.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۸۲). تذکره‌الاولیاء. تصحیح محمد استعلامی. تهران: زوآر.
- فتوحی، محمود. (۱۳۸۹). «از کلام متمکن تا کلام مغلوب». فصلنامه نقد ادبی. شماره ۱۰. صص: ۳۵-۶۲.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۱). سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها. تهران: سخن.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۲). دستور مفصل امروز. تهران: سخن.
- فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹). تحلیل انتقادی گفتمان. گروه مترجمان. ویراستاران محمد نبوی و مهران مهاجر. تهران: مرکز تحقیقات رسانه‌ها.
- کادن، جان آتوننی. (۱۳۸۶). فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد. ترجمهٔ کاظم فیروزمند. تهران: شادگان.
- محمدیان، عباس و شاه‌صنم، فرشته. (۱۳۹۸). «جلوه‌های سوررئالیسم در میراث عرفانی بایزید و ابوالحسن خرقانی». پژوهش‌نامهٔ عرفان. شماره ۲۰. صص: ۱۴۱-۱۶۵.
- مشکوه‌الدینی، مهدی. (۱۳۸۸). دستور زبان فارسی: واژگان و پیوندهای ساختی. تهران: سمت.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۷۲). احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی. تهران: کتابخانه طهوری.
- یاکوبسن، رومن (۱۳۸۰). ساختارگرایی، پس‌اساختارگرایی و مطالعات ادبی (مجموعه مقالات). ترجمه به سرپرستی فرزاد سجودی، تهران: حوزهٔ هنری.

Klaiman, A. H. (1991). Grammatical Voice. Cambridge Studies in Linguistics. Cambridge University Press.
 Tufte, Virginia. (1971). Grammar as Style. USA: Holt, Rinehart and Winston, Inc.

References

- Abrams, M. H. (2008). Farang-e Towsifi-ye Estelihat-e Adabi. Tarjome-ye Sa'id Sabzian Moradabadi. Tehran: Rahnama. [In Persian]
- Arzhang, G. R. (2013). Dastoor-e Zaban-e Farsi-ye Emrooz. Tehran: Qatra. [In Persian]
- Aristotle. (2010). Rhetorigha (Fan-e Khatabe). Tarjome-ye Parkhideh Maleki. Tehran: Iqbal. [In Persian]
- Ansari Heravi, K. A. (1983). Tabaqat-ol-Sufiye. Be Ehtemam-e Mohammad Sarvar Mowlaei. Tehran: Toos. [In Persian]
- Anvari, H. and Ahmadi Givi, H. (2011). Dastoor-e Zaban-e Farsi 2. Tehran: Fatemi. [In Persian]
- Attar Neyshaburi, F. M. (2003). Tazkarat ol-Aowliya. Tashih-e Mohammad Este'lami. Tehran: Zovar. [In Persian]
- Baloo, F. and Abbasi, H. (2015). "Tahlil-e Rabete-ye "Ensan va Khoda" Dar Miras-e Erfani-ye Abolhasan Khareqani Ba Elham Az Nazari-ye "Man-o To" Martin Boober". Majalle-ye Adabiyat-e Erfani-ye Daneshgah-e Al-Zahra (S). 7th year, No. 12, pp. 43-71. [In Persian]
- Caden, J. A. (2007). Farhang-e Towsifi-ye Adabiyat Va Naghd. Tarjome-ye Kazem Firouzmand, Tehran: Shadegan. [In Persian]
- Fairclough, N. (1990). Tahlil-e Enteghadi-ye Gofte-man. Gorouh-e Motarjeman. Virastaran: Mohammad Nabavi Va Mehran Mohajer. Tehran: Markaz-e Tahghighat-e Rasaneha. [In Persian]
- Fotouhi, M. (2010). "Az Kalam-e Motamaken Ta Kalam-e Maghloob". Faslname-ye Naghd-e Adabi, Vol. 3, No. 10, pp. 35-62. [In Persian]
- Fotouhi, M. (2012). Sabkshenasi: Nazariyeha, Rooykardha Va Raveshha. Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Farshidvard, K. (2003). Dastoor-e Mofassal-e Emrooz. Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Jacobsen, R. (2001). Sakhtargaraei, Pasasakhtargaraei Va Motale'at-e Adabi (Majmoo'e Maghalat), Tarjome Be Sarparasti-ye Farzan Sojoodi, Tehran: Howzeh Honari. [In Persian]
- Crystal, D. (2003). A dictionary of Linguistics and Phonetics Blagkwell 5th edition (July 11, 1985).
- Kharqani, A. A. (2012). Naveshte Bar Darya, Az Miras-e Erfani-ye Abolhasan Kharqani. Moghademe, Tashih Va Ta'lighat: Mohammad Reza Shafi'i Kadkani. Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Klaiman, A. H. (1991). Grammatical Voice. Cambridge Studies in Linguistics. Cambridge University Press.
- Meshkat ol-Dini, M. (2009). Dastoor-e Zaban-e Farsi: Vazghan Va Peyvandhayeh Sakhti. Tehran: Samt. [In Persian]

- Mohammadian, A. and Shahsanam, F. (2019). "Jelveha-ye Surrealism Dar Miras-e Erfani-ye Bayazid Va Abolhasan-e Khareghani". Pajuheshnam-ye Erfan. 10th year, No. 20, pp. 141-165. [In Persian]
- Minovi, M. (1993). Ahval Va Aghval-e Sheikh Abolhassan-e Khareghani. Tehran: Ketabkhane-ye Tahouri. [In Persian]
- Suhrawardi, S. (1976). Mosanafat-e Sheikh-e Eshraq. Be Tashih Va moghdame-ye Henry Corbin. Tehran: Anjoman-e Falsafe-ye Iran. [In Persian]
- Shafiei Kadkani, M. R. (2012). Naveshte Bar Darya, Az Miras-e Erfani-ye Abolhasan Kharqani. Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Tortel, C. (1999). Sheikh Abolhassan-e Khareghani. Tarjome-ye Abdolhamid-e Rooh-Bakhshan. Tehran: Markaz. [In Persian]
- Tufte, V. (1971). Grammar as Style. USA: Holt, Rinehart and Winston, Inc.